پیشخوان

خاطرات آیت‌الله علامه «شیخ‌محمدحسین کاشف‌الغطاء» در یک نگاه

بندبندیک سرگذشت خواندنی و ماندگار

■ علی احمدی‌فراهانی

اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، خاطرات زنده‌یاد آیت‌الله علامه شیخ محمد حسین کاشف‌الغطاء است که «بندبند سرگذشتم» نام دارد. این مجموعه از سوی علی شمس به فارسی ترجمه شده و مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی به انتشار آن همت گماشته است. تارنمای ناشر در یادداشتی این کتاب را واجد خصال ذیل دانسته است:

«خاطرات مرحوم علامه آیت‌الله محمدحسین کاشف‌الغطاء تحت عنوان بندبند سرگذشتم، با ترجمه و بازپژوهی استاد علی شمس، از سوی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، در اختیار همه علاقه‌مندان به پژوهش درباره تاریخ معاصر ایران قرار گرفت. ترجمه فارسی کتاب علامه کاشف‌الغطاء همزمان با برگزاری بیست‌وهشتمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب در تهران، نخستین بار مخاطبان خود را با نقش و جایگاه علامه کاشف‌الغطاء در وحدت جهان اسلام آشنا می‌سازد. استاد علی شمس درباره دلایل ترجمه این اثر به زبان فارسی می‌نویسد: دفتر خاطرات علامه شیخ‌محمدحسین کاشف‌الغطاء را به این منظور ترجمه کردیم که شمه‌ای از حال‌وهوای پیشین را در آن بجوییم. می‌خواستیم گوشه‌هایی از اوضاع اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایران، عراق و اطراف‌شان در مقطع میان مشروطه و کودتای ۲۸ مرداد را این بار از نگاه یک مجتهد مصلح آگاه از سیاست و غمخوار امت بنگریم که در خیلی از رویدادها شاهد عینی یا دخیل و بلکه میداندار بوده است. مرحوم آیت‌الله علامه شیخ‌محمدحسین کاشف‌الغطاء نویسنده این خاطرات و برادر فقیه وی آیت‌الله حاج‌شیخ‌احمد (مرجع تقلید صاحبنام)، هر دو اهل نجف، شاگرد، حامی و دستیار خاص آیت‌الله‌العظمی سیدمحمدکاظم

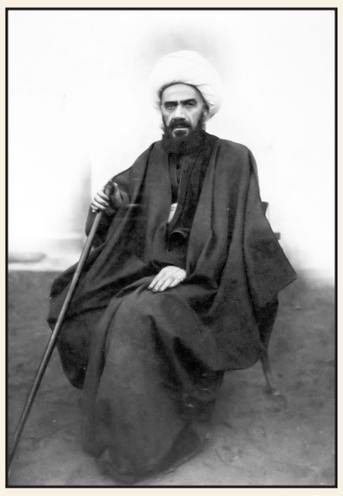

آیت‌الله علامه شیخ‌محمدحسین کاشف‌الغطاء

طباطبائی‌یزدی و همچنین وصی شرعی و قانونی و لاجرم محرم اسرار آن زعیم عظیم بوده‌اند. متن عربی دست‌نویس این دفتر، پنجاه‌وچندسال پس از رحلت نویسنده‌اش، یعنی در سال ۱۳۹۱ در نجف به تحقیق و چاپ مزین شد. قصه روزگارش اگرچه پرغصه و سرگذشتش اگرچه پرمصیبت و حزن است، اما لابه‌لای خاطرات تلخش حال‌وهوای دلچسبی دیده می‌شود. در این دفتر می‌خوانیم که طلبه عرب نجفی، ناگهان در شهر خود نجف، کانون دانش و میعادگاه دانشوران، به فراست می‌فهمد باید فارسی بیاموزد تا بتواند عالم و مجتهد شود چراکه بیشتر طلبه‌های فاضل، استادان، علما، فقها و حکمای بزرگ نجف، ایرانی بوده‌اند و تقریباً تمام درس‌ها را به فارسی می‌گفته‌اند و در مباحثه‌های جاندار و نکته‌آموزشان، فارسی حرف می‌زده‌اند و کوتاه سخن آنکه زبان علم آن روزگار، فارسی بوده است. همچنین می‌خوانیم که ۸۵سال پیش، چندصد نفر از علمای برجسته دنیای اسلام، شب میلاد پیامبر اعظم(ص) در مراسم افتتاح کنفرانس قدس با ۳۰هزار نفر از اهالی بیت‌المقدس، نمازشان را به همان طلبه نجفی اقتدا کردند که حالا دیگر یک مجتهد علامه بود و بعد پای منبرش نشستند که او سخن از یکدلی و اتحاد مسلمین بگوید و از فردا تمام اعضای کنفرانس، نمازهای پنج‌وقت‌شان را به همین آقا اقتدا کردند و یکی‌دو روز بعد نیز علمای گردآمده در همایش، از علامه کاشف‌الغطاء خواهش کردند نماز جمعه آن هفته قدس را نیز اقامه کند. در ادامه خاطرات می‌خوانیم که جمعه نیمه‌شعبان همان سال، بزرگان شیعه و سنی شهر صیدا از همین علامه اهل نجف خواهش کردند، نماز جمعه آنان را نیز در مسجد جامع العمری امامت کند و همه شهر متفق به مسجد آمدند، حتی مسیحیان و کلیمیان که می‌گفتند برای شنیدن خطبه‌هایش آمده‌ایم. مرحوم مؤلف روی هم، بیش از نصف این دفتر را پیرامون ایران و ایرانیان نوشته، اما روایتش از اوضاع عراق، سوریه، لبنان و مصر هم سخت دلکش و خواندنی است...».

۱۳۵۹، دانشگاه تهران، شهید آیت‌الله دکتر سیدمحمد بهشتی در حال ایراد سخنرانی پیش از خطبه‌های نماز جمعه تهران

دشمنی دیرین منافقین با شهید آیت‌الله دکتر سیدمحمد بهشتی، زمینه‌ها و پیامدها

اگر بهشتی نبود می‌توانستیم بسیاری را فریب دهیم!

■ سمانه صادقی

روزهایی که بر ما گذشت، نشان از شهید والامقام آیت‌الله دکتر سیدمحمد بهشتی داشت. هم از این روی و در مقال پی آمده، به بررسی علل کینه‌ورزی سازمان موسوم به مجاهدین خلق با آن بزرگ پرداخته‌ایم. این امر تا حدود زیادی، ریشه‌های تقابل جریان ضدانقلاب با خط امام، در سالیان اولیه تأسیس نظام اسلامی را نشان می‌دهد.

■■■

شب واقعه، عملی‌شدن یک تهدید کهنه!

ساعت ۲۱ شامگاه هفتم تیرماه ۱۳۶۰، نخستین و بزرگ‌ترین عملیات مسلحانه سازمان مجاهدین علیه مقامات جمهوری اسلامی انجام گرفت. محمدرضا کلاهی عامل نفوذی این سازمان با بمبگذاری در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، موجب کشته و مجروح‌شدن صدها تن از مقامات عالی‌رتبه کشور شد. وی دانشجوی سال اول رشته برق دانشگاه علم‌وصنعت و از هواداران مجاهدین بود. وی به توصیه سازمان، به ظاهر تغییر موضع داد و هوادار حزب جمهوری اسلامی شد! او ابتدا در قالب پاسدار کمیته انقلاب اسلامی، کارش را آغاز کرد. کلاهی پس از آن با فریب مسئولان مافوق خود، به تشکیلات دفتر مرکزی حزب جمهوری ورود یافت و با توجه به تخصص و دقتی که در انجام امور داشت، مسئول برگزاری جلسات و کنفرانس‌های حزب شد. وی در آن مقطع اطلاعات درون حزب را در اختیار سازمان قرار می‌داد. از جمله آنکه یک شب در هفته، جلسه‌ای در دفتر حزب به ریاست دکتر بهشتی و با حضور برخی مسئولان برگزار می‌شد. سازمان مجاهدین نیز که پس از ماجرای عزل بنی‌صدر و از دست دادن پایگاه خود در میان مردم، نسبت به سران نظام اسلامی احساس خشم می‌کرد، اقدام به طراحی بزرگ‌ترین عملیات مسلحانه خود کرد. از آنجا که کلاهی به راحتی در جلسات مهم حزب تردد می‌کرد و حفاظت سالن جلسات را بر عهده داشت، مقرر شد برای اجرای عملیات، دو بمب بسیار قوی در ساختمان آن جاسازی کند؛ یکی در کنار تریبون و دیگری کنار ستون اصلی سالن. علاوه بر بمبگذاری، وی مأمور می‌شود صبح هفتم تیرماه با تمامی شخصیت‌های انقلاب که عضو حزب بودند، تماس بگیرد و مصرانه از آنان بخواهد حتماً در جلسه آن شب شرکت کنند. ابتدای امر تصمیم بر آن بود که موضوع جلسه «چگونگی مبارزه با تورم و گرانی» باشد، اما با برکناری بنی‌صدر از ریاست جمهوری، موضوع جلسه به شرایط بعد از برکناری بنی‌صدر تغییر پیدا کرد. آن شب آیت‌الله بهشتی به عنوان دبیر کل حزب جمهوری اسلامی، سخنران اصلی جلسه بود. گفته می‌شود محمدرضا کلاهی تا آخرین لحظات در محل حضور داشت، بلکه بتواند افراد بیشتری را به سالن جلسات دعوت کند. علاوه بر آن، ناظر بر انجام مراحل نهایی عملیات نیز باشد. منافقین در آن شب و پس از سال‌ها برنامه دیرین خود در ترور آیت‌الله بهشتی را به اجرا درآوردند.

اولین جرقه‌های دشمنی و ترور

به گفته مهدی اصفهانیان (سعید شاهسوند) از اعضای جداشده سازمان مجاهدین، کشته‌شدن آیت‌الله بهشتی شاخص پیروزی عملیات هفتم تیرماه بوده است، البته دشمنی این گروه با آن بزرگ، از سال‌ها پیش از پیروزی انقلاب اسلامی آغاز شده بود و سازمان از همان دوره، در پی ترور وی بود. اما چرا آیت‌الله بهشتی، اینقدر برای سازمان مجاهدین اهمیت داشت؟ گفته می‌شود آیت‌الله بهشتی از سال‌ها پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، به اهمیت تشکل واقف و به دنبال جذب جوانان و تربیت نیروهای انقلابی بود، خصوصاً در دورانی که سازمان مجاهدین خلق، دچار تغییر ایدئولوژی شده بود و همچنان جذب نیروهای جوان را دنبال می‌کرد. سازمان در آن سال‌ها با آنکه بسیار مورد توجه جوانان و حمایت نیروهای انقلابی بود، اما با وجود تغییر ایدئولوژی و برای آنکه جایگاهش را از دست ندهد، بسیار تلاش می‌کرد تا این مسئله مخفی بماند. در این مقطع اما وجود چهره روشنگری همچون آیت‌الله بهشتی، مانع از این اتفاق شد، بنابراین سازمان از سال ۱۳۵۴ در پی حذف آیت‌الله بهشتی بود. وحید افراخته از نزدیک‌ترین نیروهای سازمان به تقی شهرام در بخشی از اعترافات خود به این مسئله اشاره می‌کند و می‌گوید: «پس از مارکسیست‌شدن سازمان، یکی از مسائل عمده گروه را مسئله مذهبی‌ها تشکیل می‌داد. این مسئله از دو جنبه، دارای اهمیت حیاتی برای سازمان است:

الف. ترس از متشکل و سازمان‌یافتن مستقل مذهبی‌ها که مسلماً تا مدت‌ها برای سازمان شاخ خواهند شد و به احتمال زیاد به مبارزه با سازمان برخواهند خاست و چه بسا بر سازمان موضع مسلط و غلبه پیدا کنند.

ب. محروم‌شدن از امکانات وسیع، انسانی، تدارکاتی، مکانی و اطلاعاتی آنها. به طور مشخص برای محسوس‌شدن این مشکلات، می‌توان مثال‌های زیر را به خاطر آورد:

الف. از هم پاشیده‌شدن گروه الکترونیک.

ب. خطر از هم پاشیده‌شدن گروه شیمی.

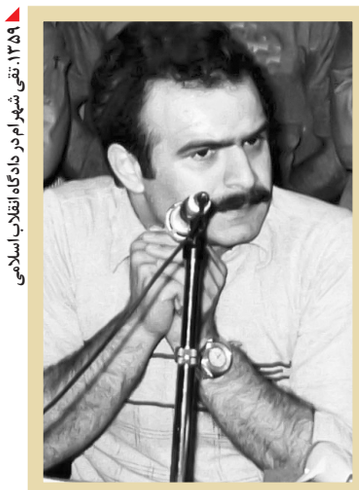

۱۳۵۹، تقی شهرام در دادگاه انقلاب اسلامی

> احمدرضا کریمی: «یک بار از تقی شهرام پرسیدم که چرا این قدر روی دکتر بهشتی حساسیت داشتید؟ شهرام گفت، من مطمئن بودم که اگر بهشتی دخالت نمی‌کرد، می‌توانستیم باز هم روحانیون را قانع کنیم تا از ما حمایت کنند و امکانات‌شان را در اختیار ما بگذارند! او حتی روی طالقانی هم تأثیر می‌گذاشت. من قرائن محکم داشتم که خط قطع حمایت از ما، به طور جدی از سوی بهشتی مطرح شده است. اگر او نبود وضع فرق می‌کرد...»

پ. تصفیه یا اعدام عناصر مذهبی و عواقب سوء تبلیغاتی آن برای گروه.

ت. کنار رفتن یا منفعل‌شدن بسیاری از سمپات‌ها.

ث. صرف میزان زیادی از انرژی سازمان برای مبارزه ایدئولوژیک.

ج - مشکلاتی که در جذب افراد از زندان آزادشده پیش آمد و بالاخره هم حل نشد. در حالی که این عناصر از نظر سیاسی - نظامی، کمک زیادی به گروه می‌توانستند بکنند، ولی حالا یک منفعل تشکیلاتی شده‌اند (زین‌العابدین حقانی، فرهاد صفا، محمد اکبری [آهنگر]، محمد صادق و محسن طریقت).

چ - ایجاد تضاد ایدئولوژیک بین سازمان و عناصر خارج از کشور که قضیه را تا حد ضرورت خیلی فوری اعدام شیخ حسین روحانی حاد کرده است.

ح - ترس از قطب‌شدن عناصری مانند دکتر بهشتی. شهرام در مورد او می‌گفت: باید از او ترسید، فردی است بسیار سیاس، باهوش و جاه‌طلب. در آرزوی جانشینی خمینی است. او به آسانی با رژیم، علیه مجاهدین متحد خواهد شد. تنها راه چاره، کشتن اوست، منتها به طوری که ردی باقی نگذاریم، مثلاً زیر ماشین گرفتن او...!

احمدرضا کریمی از دیگر اعضای سازمان مجاهدین نیز در خاطراتش به انگیزه تقی شهرام برای ترور شهید آیت‌الله بهشتی اشاره می‌کند و می‌گوید: «یک بار از تقی شهرام پرسیدم که چرا این قدر روی دکتر بهشتی حساسیت داشتید؟ شهرام گفت، من مطمئن بودم اگر بهشتی دخالت نمی‌کرد، می‌توانستیم باز هم روحانیون را قانع کنیم تا از ما حمایت کنند و امکانات‌شان را در اختیار ما بگذارند! بهشتی حتی روی طالقانی هم تأثیر می‌گذاشت. من قرائن محکم داشتم که خط قطع حمایت از ما، به طور جدی از سوی بهشتی مطرح شده و به وسیله حاج‌طرخانی انتشار یافته و جامه عمل پوشیده است و اگر او نبود، وضع فرق می‌کرد...».

شایعه‌سازی و تهمت، در راستای تخریب

سابقه‌ای که آیت‌الله بهشتی در شناساندن ماهیت افکار سازمان مجاهدین داشت و نقش تعیین‌کننده‌ای که با تأسیس حزب جمهوری اسلامی پس از پیروزی انقلاب ایفا کرد، موجب دشمنی بیش از پیش سازمان با ایشان شده بود. هم از این روی سازمان مجاهدین ابتدا تلاش بسیاری کرد که با شایعه‌سازی و تهمت‌های ناروا، مردم را نسبت به آیت‌الله بهشتی بدبین کند. مهدی اصفهانیان از اعضای جداشده سازمان، درباره نگرش مسعود رجوی به آیت‌الله بهشتی می‌گوید: «از نظر مسعود رجوی، اگر همه مسئولان نظام یک بودند، بهشتی ۱/۵ بود و از نظر او جایگاه مهمی داشت و با سایرین متفاوت بود، بنابراین به هر شکلی، باید تضعیف و تخریب می‌شد، به همین دلیل بچه‌هایی که در کار تبلیغاتی و از جمله نشریات بودند، در این زمینه تلاش بسیاری به خرج دادند...».

اتهام ارتباط با امریکا از جمله خطوط تخریبی منافقین علیه آیت‌الله بهشتی بود که به طور ویژه در بهمن ماه ۱۳۵۹ در نشریه مجاهد ارگان سازمان مجاهدین و در ذیل یادداشتی با عنوان «آقای بهشتی خود را به کوچه علی چپ می‌زند!» طرح شد. این مطبوعه بعدها در مطلب دیگری با تیتر «آقای بهشتی متخصص بند و بست با شیطان بزرگ» به تکرار این ادعا پرداخت. در کنار این موارد ارتباط با رژیم پهلوی به بهانه فعالیت‌های پیش از انقلاب شهید بهشتی در هامبورگ یا آموزش‌وپرورش، نقش داشتن در رحلت آیت‌الله طالقانی و مواردی در خصوص زندگی شخصی ایشان از دیگر خطوط تخریبی سازمان علیه دبیر کل حزب جمهوری اسلامی به

> اتهام ارتباط با امریکا از جمله خطوط تخریبی منافقین علیه آیت‌الله بهشتی بود که به طور ویژه در نشریه سازمان و ذیل یادداشتی با عنوان: «آقای بهشتی خود را به کوچه علی چپ می‌زند!» طرح شد. این مطبوعه بعدها در مطلب دیگری با تیتر «آقای بهشتی متخصص بند و بست با شیطان بزرگ»، به تکرار این ادعا پرداخت. در کنار این موارد ارتباط با رژیم پهلوی، نقش داشتن در رحلت آیت‌الله طالقانی و مواردی در خصوص زندگی شخصی ایشان از دیگر دستاویزهای تخریبی علیه آیت‌الله بود

شمار می‌رفت، اما آیت‌الله بهشتی که نسبت به این گونه مسائل آگاهی داشت، در خصوص این شایعات و برخورد با آنها گفته بود: «همانطور که می‌دانید و بسیاری از مردمی که با من از نزدیک تماس دارند، می‌دانند روش من در برخورد با شایعات، خونسردی و بی‌اعتنابودن نسبت به آنهاست، چون می‌دانم که شایعه‌سازی، یکی از نقشه‌های شوم دشمنان انقلاب است و مسلم است افرادی که مسئولیت‌های مؤثری در انقلاب دارند، هرقدر منصفانه‌تر کار و هر قدر مصالح این ملت را بیشتر رعایت کنند و خود به خود هر قدر با دشمنان اسلام و کشور بیشتر درگیر بشوند، بیشتر در معرض این توطئه‌ها قرار می‌گیرند و این را سال‌هاست تجربه کرده‌ام. تربیت اسلامی، انسان را متوکل به خدا بار می‌آورد و انسانی که دلش با خدا پیوندی داشته باشد، از این گونه شایعات کمتر نگران می‌شود. ملت ما هم هوشیار است و هم می‌داند که جنگ روانی و شایعه‌سازی، یکی از نقشه‌های مخرب دشمن است...».

پاسخ به شایعات، به مثابه سندی ماندگار در تاریخ

موج گسترده شایعات علیه شهید آیت‌الله بهشتی چنان بود که ایشان به عنوان رئیس شورای عالی قضایی، معمولاً ناگزیر می‌شد در روزهای چهارشنبه در کنفرانس خبری هفتگی‌اش به چند مورد از این شایعات پاسخ دهد. در شهریورماه ۱۳۵۹، روزنامه کیهان به مدیریت ابراهیم یزدی، مصاحبه‌ای اختصاصی با شهید آیت‌الله بهشتی انجام می‌دهد که بازخوانی آن می‌تواند ابعاد جنگ روانی سازمان علیه وی را به خوبی بازنمایی کند. بخشی از این گفت‌وگو را در ذیل می‌خوانید:

در مورد مسئله سرمایه‌داربودن شما و اینکه می‌گویند شما خانه مجللی در بالای شهر دارید، توضیح بدهید.

من نه «سرمایه‌دارم» و نه موافق با سرمایه‌داری هستم و به سهم خود اجازه نمی‌دهم که در آینده، جامعه‌ام به سرمایه‌داری کشانده شود و همواره اعلام کرده‌ام که اسلام با سرمایه‌داری هیچ‌گونه سازشی ندارد. آنچه بنده دارم، خانه‌ای است که در آن زندگی می‌کنم و نه زمینی و نه کارخانه‌ای و نه سرمایه‌ای و نه تجارتی و نه مستغلاتی و نه هیچ چیز دیگر ندارم و گذران زندگی شخصی من هم از حقوقی است که دریافت می‌کردم و حالا هم به عنوان بازنشستگی دریافت می‌کنم. خانه من هم در جای گمشده‌ای نیست. خانه‌ای است که شب‌های پنج‌شنبه در آن دیدار عمومی داشتیم، دانشجویان و دوستان مختلف به آنجا می‌آمدند. هنوز هم در آن سکونت دارم و چیزی نیست که مخفی بماند و هفت سال هم است که در آن خانه می‌نشینم، اما ترتیب تهیه این خانه: من هنگامی که از آلمان بازگشتم، درصدد تهیه خانه‌ای در حوالی خیابان سقاباشی بودم، ولی پول لازم را نداشتم و با همان مبلغ در جاده قدیم شمیران در قلهک - که زمین ارزان‌تر بود - خانه‌ای تهیه کردم که پولش را یکجا می‌خواستند، اما به طور قسطی پرداختم. این خانه‌ای است شش‌اتاقه که چهار اتاق برای زندگی خود و خانواده و دو اتاق برای فعالیت‌های من بود.

می‌گویند در زمانی که شما در آلمان در مجتمع اسلامی هامبورگ بودید، از فعالیت مبارزان در آلمان جلوگیری می‌کردید و اساساً مدت زیادی نیست که به جرگه فعالان پیوسته‌اید؟

در بنیانگذاری حرکت دانشجویی در آنجا، کسی که سهم اساسی داشت، من بودم ولی من از گفتن این حرف‌ها خوشم نمی‌آید. همه گناه من هم همین است که چرا آنجا تلاش کردم تا تشکیلاتی برای دانشجویان مسلمان به وجود بیاید و دیگران نتوانند حتی بچه‌مسلمانی را که از اینجا به اروپا می‌آمدند، صید کنند و شکار کنند. این بزرگ‌ترین گناه من است و همه این شایعه‌سازی‌ها و دروغ‌پردازی‌ها، از همان موقع ریشه می‌گیرد، چون کینه شدیدی، علیه من به وجود آمده بود چراکه من موفق می‌شدم در آنجا، جلسات بزرگ دانشجویی بحث، به عنوان اسلام به وجود بیاورم و بحث‌هایی از قبیل: اسلام/ ماتریالیسم، اسلام/ سوسیالیسم، زن و حقوق زن و امثال اینها را در مجامع بزرگ دانشجویی مطرح کنم، چون تا آن موقع مجامع دانشجویی، تقریباً مونوپل گروه‌های فکری بود. انحصاری آنها بود. یادم می‌آید در شهر هانوور آلمان (شهر هانوور در آن وقت ۱۱۰ نفر دانشجوی ایرانی داشت، یک انجمن اسلامی با همت چند جوان فعال به وجود آمده بود. اولین جلسه بحث عمومی اسلامی را اعلام کردند و از این ۱۱۰ نفر، حدود ۷۰ نفر آمده بودند و می‌گفتند این بزرگ‌ترین گردهمایی ایرانی در این شهر است) ساعت ۷ بعدازظهر من بحثی تحت عنوان اسلام/ ماتریالیسم در حدود ۵۰دقیقه ایراد کردم و بعد بحث آزاد شروع شد و تا ساعت ۲ بعد از نیمه‌شب ادامه پیدا کرد و نتیجه نهایی بحث این بود که آن اسلامی که ما از آن دم می‌زنیم، دین اندیشیدن و انتخاب کردن است و این بهترین نتیجه‌ای است که ما همواره از این بحث‌ها می‌گرفتیم. نتیجه مثبت بود در جهت طرز تفکر اسلامی و اینها، گناهی بزرگ و نابخشودنی بود که تا آخر زندگی من بخشوده نخواهد شد! دیدم در آن نوشته، نوشته بودند که او از تشکیل سمینار دانشجویان در مسجد هامبورگ جلوگیری می‌کرد! اولین سمینار دانشجویی این انجمن‌ها در سال ۱۳۴۸، با دعوت خود من در مسجد تشکیل شد. نماینده‌های انجمن‌های اسلامی را به مدت دو هفته دعوت کردیم و بحث‌های ایدئولوژیک گذاشتیم و چند تا از این بحث‌ها همانجا چاپ شد و در ایران هم بدون نام تکثیر شد. به عنوان نمونه نقش ایمان در زندگی انسان، کدام مسلک؟ و... این آغازی بود که برای حرکت اسلامی، خوراک ایدئولوژیک تهیه بشود. از آنجا که من این خدمات را بسیار کوچک و جزئی می‌دانم، نه هرگز خواسته‌ام خود بگویم و نه هرگز خواسته‌ام دوستانم برای اینها تبلیغات کنند. عبادت که دیگر تبلیغات ندارد.

اگر امکان دارد در مورد مبارزات حائز اهمیتی که در اروپا علیه رژیم گذشته کردید، نمونه‌هایی بفرمایید، چراکه عده‌ای حتی شما را به همکاری با ساواک متهم کرده و گفته‌اند که دکتر بهشتی در آلمان ماهانه ۱۵۰ هزار تومان دریافت می‌داشته‌اند.

البته اول بگویم که این شایعات تا حد زیادی مربوط به گروهک‌هایی است که در آن موقع از اقدامات ما برای سازماندهی به نیروهای جوان مسلماً عصبانی بودند، چون جوانان ما را اینها می‌توانستند جذب کنند و بربایند و با ایجاد تشکیلات اسلامی خوب و سودمندی که داشتیم، اینها دیگر نمی‌توانستند جوانان مؤمن ما را بربایند. عوامل خود رژیم هم کمک می‌کنند و همکاری می‌کنند، با اینها در این شایعات. برای اینکه هر دوی آنها، فعلاً یک جبهه دارند. در آن موقع فعالیت‌های من در همین بعد بود که جوان‌های مسلمان در سازمان‌های اسلامی را متشکل کنیم و به گروه‌هایی که مبارزه می‌کردند، در حدود مقدورات‌مان کمک کنیم. درست در همان سال ۱۳۴۹، من درصدد ایجاد یک هسته مبارزاتی سیاسی مخفی بودم و سه نفر از برادرها را مسئول این کار کرده بودم و می‌خواستم یک تشکیلات سیاسی مبارز به وجود بیاید. برنامه ما این بود که جوان‌هایی که وارد می‌شوند، بیایند در یک برنامه علنی که این برنامه علنی، برنامه دانشجویی بود و بنابراین یک برنامه صنفی تلقی می‌شد و بعد وقتی می‌آمدند در این برنامه علنی و شناخته می‌شدند، عناصری که استعداد فعالیت‌های مخفی را داشتند، جذب فعالیت‌های مخفی بشوند و یک سازمان مخفی مبارزاتی، با شرکت آنها به وجود بیاید. این برنامه‌ای بود که من در آلمان دنبال می‌کردم، چون قبل از مسافرتم هم در تهران، با گروه مبارزاتی - سیاسی هیئت‌های مؤتلفه همکاری داشته‌ام. آنها هم فعالیت‌هایشان، فعالیت‌های مبارزاتی بود که سری بود. اصولاً زمان، زمانی بود که ما باید فعالیت‌های‌مان سری باشد تا افرادمان بتوانند به داخل ایران بیایند و به هر کجا که لازم است، بروند. این نوع فعالیت‌هایی بود که در آنجا داشتم و بعد هم که به ایران آمدم، برنامه‌هایی را دنبال کردم تا سال ۱۳۵۶ و از سال ۱۳۵۶ به بعد هم که صحنه مبارزات علنی بود و توانستیم به حد بسیار ناچیزی، در این مبارزات عظیم ملت ایران سهیم باشیم.

قبل از اشغال سفارت امریکا، شایعات بر این محور بود که دکتر بهشتی در خط امریکاست و پس از تأیید اشغال جاسوسخانه گفتند که این کار خود دکتر بهشتی بوده و حزب جمهوری اسلامی این دانشجویان را سازمان داده است.

این دانشجویان عزیز، دانشجویانی مستقل بودند و هستند و برحسب تشخیصی که داشتند، این اقدام را کردند و من اقدام درست آنها را چون در جهت خط حزب جمهوری اسلامی قرار داشت، به این معنی که حزب جمهوری اسلامی هرگونه ارتباط وابستگی‌آور با امریکا را از اول نفی می‌کرد و معتقد بود سیاست خارجی و سیاست اقتصادی و سیاست نظامی ما، باید بر اساس قطع کامل وابستگی باشد و این عمل دانشجویان عزیز کمک می‌کرد به قطع کامل وابستگی، آن را تأیید کردم و خود من صبح روز بعد در مجلس خبرگان، رسماً به نمایندگی از طرف نمایندگان محترم مجلس خبرگان تأیید کردم و نمایندگان هم این تأیید مرا تأیید کردند. اما این شایعات که می‌فرمایید، همیشه همین‌طور است که دشمن می‌آید آن ضدامریکایی را به عنوان امریکایی در جامعه معرفی می‌کند، ولی خوشبختانه جامعه ما آگاه‌تر و هشیارتر از آن است که تحت تأثیر شایعه قرار گیرد.

چرا اسناد دیدار شما با نمایندگان سفارت امریکا در لانه جاسوسی، افشا نمی‌شود؟ فقط اسناد بازرگان که نماینده شورا و دولت بود و مصوبات شما را اجرا می‌کرد، فاش شده است.

اگر در اسناد موجود در سفارت، نوشته‌هایی باشد که در آنجا نوشته باشند (همه این یک یا دو نوبت قبل از پیروزی، شاید یک نوبت بعد از پیروزی اینها آمده‌اند و صحبت کرده‌اند، نشان‌دهنده این بوده است) که با یک عنصر نفوذناپذیر و اغفال‌ناپذیر سروکار دارند. این فرزندان شجاع ملت باید اینها را منتشر کنند که آن وقت همه شما اینها را طعن و لعن می‌کنید که اینها رفته‌اند برای فلانی تبلیغات به راه بیندازند.